

نمایشنامه « اعدام یک لپ تاب »

موضوع : آسیبهای اجتماعی

شخصیتها : حاج احمد / لپ تاب / سیاهه پوشان / نوجوان / ن

((حاج احمد با لباسی مشکی ، و چهره ای آشفته در حالی که یک لپ تاب را طناب پیچ کرده بر زیر یک چوبه دار ، زانوی غم بغل کرده است ، به یکبار گویی که از خوابی پریشان بیدار شده باشد ، زجا می پرد ، نگاهی به لپ تاب می اندازد ، به جمعیت دور و بر خود نگاه می اندازد و به همراه لپ تاب به بالای صندلی کنار چوبه دار می رود ، از داخل جیب پراهنش کاغذی را در می آورد))

حاج احمد / به نام خدای عادل بنابر حکم صادره از دادگاه وجدان و عقل خودم ، حاج احمد بینایی فرزند ارشد حاج یوسف بینایی بزرگ ، این لپ تاب به علت قتل عمد به سه بار (مکث) نه نه شیش بار (مکث) نه نه کمه کمه خیلی کمشه به ده بار ، آره به ده بار قصاص در ملاء عام محکوم شده است .

(مکث / همراه با گریه از صندلی به پایین می آید و به کنار جمعیت می آید ،)

حاج احمد / آهای مردم خودتون قضاوت کنید / به هر جا رفتم / به هر کی گفتم به من خندیدند ، تو رو خدا شما دیگه نخندید ، گوش کنید ، قضاوت کنید ، با وجدانتون رای بدید ، به کلانتری محل رفتم انداختم بیرون ، دادگستری رفتم بهم خندیدند ، پزشک قانونی رفتم بهم میگفتند تو دچار اختلالات عصبی شدی ، بهم گفتند خودمو باید به یه روانشناس نشون بدم ؟ (مکث) یعنی من دیوانه شدم ؟ (به تک تک افرادی که حضور دارند) من دیوانه ام ؟ آقا تو بگو من شبیه دیوانه هام ؟ آهای خانوم تو و خدا من دیوانه ام ؟ (با فریاد) من دیوانه ام (مکث) نه فقط به کم اعصابم خورده (گوشی همراه خود را از جیب بر می دارد)

الورقیه جان / خوبی بابا ؟ چه خبر از اونجا ؟ جات راحت بابا ؟ میگم بابا نکیر و منکر که اذیت نمی کنند ؟ هر کی بهت حرف زد بگو من دختر حاج احمد بیناییم ، یگو که نمازاتو سر وقت می خوندی آره بابا آره میخوای بری ؟ ... برو .. برو مواظب خودت باش (نگاهی تلخ به گوشی ، سپس انرا در جیب خود می گذارد ، مصمم و با اراده)

آهای مردم ... الان می خوام خودم این قانون نا نوشته رو اجرا کنم ، می خوام این لپ تابو به حقش برسونم (با تمام حرص خود) میخوام این لپ تاب رو اعدام کنم ... نه نه ... اعدام خیلی خیلی کمشه ، باید اعدامش کنم ، باید قبلش سنگسار بشه ، اره باید سنگسارش کنم (به زمین و درو بر خود نگاه می اندازد) سنگ ... آجر بلوک (چشمش به یه خرده آجر می خورد و آنرا بر می دارد)

آهان این خوبه ... آره همین خوبه .(به پشت چوبه دار حرکت می کند , دو سیاهه در دو طرف چوبه دار ظاهر می شوند , یک سیاهه بر طبل می کوبد و آن دیگری بر شیپور ... پس از قطع شدن صدای طبل و شیپور) حاج احمد /خدایا فقط به رضای تو بسم الله الرحمن الرحيم (با غضب هر چه تمامتر فریادی می کشد و بر می گردد که سنگ را پرتاب کند که با روح خیالی لپ تاب که در مقابل او ایستاده است و لپ تاب را بر دست خود می گیرد و او را نوازش می کند , و لباسی یک دست نصف سیاه و نصف سفید بر تن دارد , که در وسط پیراهنش آرم یا هو مسنجر نیز حک شده است , رو به رو می شود)

حاج احمد /آقا برو کنار مراسم اعدامه

((رو حل لپ تاب با اشاره دستهای علامت نفی را نشان می دهد))

حاج احمد /آقا مگه با تو نیستم , برو کنار , دارم سنگسار می کنم

لپ تاب /سنگسار ؟ اعدام ؟ کی رو می خوای اعدام کنی ؟

حاج احمد / مگه کوری نمی بینی ؟ اعدام اون لپ تاب که پشت سرته

لپ تاب / (با تعجب فراوان) اعدام یک لپ تاب ؟!!!! (قهقهه می زند رو به جمعیت)

می بینید مردم ؟ میگه میخواد لپ تابو اعدام کنه ؟ به نظر شما این مرد دیوانه نیست ؟ نه خودتون قضاوت کنید ؟

این مرد دیوانه نیست ؟ آخه کی رو دیدی تا بحال که یک لپ تابو اعدام کنه ؟

حاج احمد ؟ اصلن تو چه کاره حسنی ؟ به تو چه ربطی داره ؟

لپ تاب /خوب آخه من روح این لپ تابم

حاج احمد / (با خشم بسیار) ای نامرد ! آخر به حرف اومدی (دیوانه وار کف می زند و می خندد و به

دور لپ تاب می چرخد) آخربه حرف اومد , اخر به حرف اومد

((به کنار لپ تاب می رود و با صدایی آهسته تر از گذشته) می خوای اعتراف کنی ؟ اعتراف کن اعتراف

کن (فریاد می زند و یقه لپ تاب را می گیرد) اعتراف کن لعنتی

لپ تاب / (یقه اش را از دست حاج احمد جدا می سازد) اعتراف ؟ اعتراف به چی ؟

حاج احمد / به قتل دخترم , رقیه بینایی ... میشناسیش که ؟

لپ تاب / آره خب یکسالی میشد که منو خریده بود / دختر ساده و پاکی به نظر می رسید و به خاطر همین

سادگیش زود فریب خورد و ندیده و نشناخته عاشق مردی شد که با وجود داشتن زن و یک بچه با اون تو

فضای مجازی چت می کرد و آخر هم چوب همین سادگیشو خورد ...بقیشو هم که خودت از من بهتر می

دونی خب حالا این چه ربطی به من داره ؟

حاج احمد / آره اون نامرد را که پلیس سایبری دستگیر کرد ... وای که اگه بینمش با همین دستهام خفش می

کنم / ولی به نظر من مقصر اصلی تویی / تویی که با اومدن به زندگی این مردم , زندگی این جووونها ,

اونها را از راه به در کردی و به فساد و تباهی کشوندی / شما ها را باید از بین برد / باید اعدامتون کرد نه
 نه باید سنگسارتون کرد ... نه نه نه .. باید همتون و از روی زمین جمع کرد و خورد و خمیر کرد
 (بر روی زمین می نشیند و با گریه) رقیه ... رقیه بابا / رقیه من دختر من خیلی معصوم و پاک بود / اصلن
 اهل این حرفها نبود / بچه که بود با خودم می بردمش تو هییتها ... عاشق حضرت رقیه بود ((با خود زمزمه می
 کند و بر سینه می زند و سیاهه پوشان نیز با طبل و سنج او را همراهی می کنند)) رقیه دختر حسین ... ای
 گل پرپر حسین ای دل و دلبر حسین

لپ تاب / حاج احمد / حاج احمد عزیز / روزانه میلیونها نفر از دستگاههای رایانه و فضای مجازی و اینترنت
 استفاده می کنند / عده ای برای کسب تجارت و بیزینس / عده ای برای تحقیقات درسی و دانشگاهی / عده
 ای برای سرگرمی و تفریح / در ایمن میان هستند افرادی که با قصد سو وارد این دنیای مجازی می شوند
 و با ترفند های مختلف مردمو اغفال می کنند / حاج احمد فضای مجازی در جامعه مدرن و الکترونیک
 امروزی وجودش غیر قابل انکاره , و از بین بردن اون یا به قول شما عدام اون مثل این میمونه که تمام مردم
 یک دنیا را یکجا اعدام کنی ؟ آیا میشه ؟ (رو به افراد حاضر در جمعیت) آقا میشه ؟ خانوم شما بگید حق با
 من نیست ؟ آقا پسر به نظرت میشه دنیای مجازی را از بین برد ؟ (رو با حاج احمد) نمیشه که حاج احمد آقا
 ... نمیشه ... دیدی ؟

حاج احمد / ولی اگه توو و اون فضای مجازی نبودین , الان دخترم , پاره تنم زنده بود / کنار من بود , زنم ,
 زنم از غصه دق نمی کرد , منم به این حال و روز نمی افتادم ((با خشم)) شما را باید از بین برد ... باید
 اعدامتون کرد

لپ تاب / شما با کنترل دقیق بر ورود و خروج دخترت به اینترنت و ایجاد یک فیلترینگ خاص برای وارد
 شدن به بعضی از سایتهای دوستیابی می تونستی از وقوع این فاجعه پیشگیری کنی
 حاج احمد ولی من که از صبح تا شب دنبال یک لقمه نون برای خانوادهم بودم , نمی تونستم مدام در کنارش
 باشم

لپ تاب / شما نبودى , مادرش ع همسر مرحومتون چی ؟ حاج احمد / حاج احمد عزیزم مقصر اصلی مرگ
 دخترت فقط خودت هستی / تو بودی که منو براش خریدی ولی مزیتها و معایب منو بهش گوش زد نکردی
 / تو فقط بودی ولی نه در کنارش و برای همین نتونستی اونو از تله های احتمالی شیاطین اینترنتی آگاه
 نکردی / من و تمام دوستانم هیچ گناهی نداشتیم و نداریم ما فقط یک وسیله ارتباطی هستیم یک پل / همین
 / شما آدمها هستید که باید طوری از این پل استفاده کنید که به درون دره نیفتید

حاج احمد / (منقلب می شود) حالا تمام تقصیر ها افتاد گردن من ؟ (رو به جمعیت) این داره میگه من قاتلم /
 من دخترمو کشتم / (مکث) من قاتلم / من قاتلم / آهای مردم من قاتلم / من دخترمو کشتم / من پاره تنمو کشتم
 / منو اعدام کنید منو سنگسارم کنید (سیاهه پوشان بر دور او حلقه می زنند و با طبل و سنج او را همراهی می

کنند و حاج احمد همانگونه از میدان نمایش خارج می شود .. از گوشه ای دیگر از خیابان نوجوانی با ظاهری به روز در حالیکه با تلفن همراه خود صحبت می کند وارد می شود)

نوجوان / آره از دست این بابام / گرفته این نتو بسته نمیزاه من برم تو نت / آره بابا / چی ؟ نه .. الان دارم میرم کافی نت / (چشمش به لپ تاب بر روی صندلی می افتد) یک لحظه صبر کن / خدا رو می بینی ؟ یک لپ تاب وسط خیابون / آره نه بخدا جدی میگم / بین عزیزم تو قطع کن بینم می تونم از همینجا کانکت بشم ؟ الان میام تو فیس بوک ... (لپ تاب که در بالای سر نوجوان ایستاده است , نگاهی تاسف بار و معنا دار به نوجوان می اندازد و ودر داخل جمعیت محو می شود))